

میدون و سوفیا

مبادا تو هم پرستو باشی؟



✚ **پویریا عالمی**

- سلام سوفیا. مبادا تو هم پرستو باشی؟

الان اوضاع خیلی خراب است، طوری که من می‌روم قصابی، مرغ بخرم، می‌ترسم یک پرستو بهم بیندازد. دیروز با ترس‌ولرز گفتم املت درست کنم. تا تخم‌مرغ را زدم لب ماهیتابه و شکستم، یک پرستو از تخم سر درنیاورده آمد بنشیند روی پیشانی‌ام که گفتم: نه! جان مادرت! من زن دارم! ولم کن! اصلا معلوم نیست اول پرستو و بعد آدمیزاد به وجود آمده یا اول آدمیزاد بوده. شیطان گولش زده پرستو را نشانش داده. خود من، با اینکه یک دل نه صد دل عاشق سوفیا هستم، هرآن امکان دارد یک پرستو برود توی آستینم، بدبختی، مزه گوشت پرستو زیر دندان آدمیزاد می‌ماند. صبح رفتم پشت‌بام کفتریازی کنم، دیدم همه پرستو شده‌اند و یاد انداخته‌اند به زیر پشان و دارند به من لبخند پرستویی می‌زنند. هول شدم و دویدم پایین. توی آسانسور جای صدای موسیقی استاد بنان، صدای پرستو می‌آمد. دویدم توی خیابان، تاکسی سوار شدم، راننده‌اش پرستو بود؛ حالا آن‌طور پرستو مقبولی هم نبود و ماشالله پرستوی نتراشیده و نخراشیده‌ای بود اندازه بوقلمون، ولی به‌رحال راننده تاکسی پرستو بود. ترسیدم، پریدم پایین. سوار مترو شدم. اوضاع عجیبی بود سوفیا. این‌ور پرستو، آن‌ور پرستو. خواستم موتور بگیرم، یک پرستو جلوم نگه داشت. نشستم پشت پرستو. همین‌طوری من و پرستو داشتیم می‌رفتمیک که یکهو پرستو کنار اتوبان زد کنار و گفت پیاده شو. گفتم چی شده؟ گفت بنزیم تمام شده. گفتم پرستوها بنزین نمی‌زنند که، موتوربه یکی خواباند زیر گوشم و گفت مرتیکه آن از موتور سوارشدندت که آن‌طوری چسبیدی به من. این هم از حرف‌زدنت. تنت می‌خاره؟ تشکر کردم و گفتم توجیه شدم. سوار اتوبوس شدم. رسیدم خانه. توی تخت چند پر پرستو ریخته بود. رفتم حمام جای چند گلوله به دیوار بود. رفتم در یخچال را باز کردم آب بخورم که دیدم یک پرستو آنجا آشیانه کرده. گفتم: شما؟

گفت: من دوست دارم. بیا سلفی بگیریم.

سلفی را گرفتم و بعد من هوس کله‌کنجشکی کردم. رفتم در قابلمه را برداشتم که در همین لحظه خبرنگار صداوسیمّا از توی قابلمه آمد بیرون و گفت شما که می‌خواهی پرستوبازی کنی لطف کن بگذار ما زودتر فیلمش را بگیریم. بعد پلیس رسید. خبرنگار صداوسیمّا با مردم صحبت کرد و بعد من پرستویدم. من را در ماشین انداختند و بردند. توی دادگاه می‌گفتند چی‌کار کردی؟ می‌گفتم: پرستو. می‌گفتند: چرا کشتی؟ می‌گفتم: پرستو. می‌گفتند اسمت چیه؟ می‌گفتم: پرستو.من از بس از پرستو ترسیده بودم، پرستو شده بودم سوفیا. قاضی ازم پرسید مگر آدم پرستو می‌شود؟ گفتم چطوری توی فیلم گاو، آدم گاو میش‌حس می‌شود؟ من چرا نتوانم پرستو شوم؟ قاضی گفت: چون قبلا خیرت کردند، دیگر قانونا نمی‌توانی پرستو شوی.

حالا سوفیا... تو از امروز صدام کن پرستو. چون می‌ترسم گرگ شوم.

پیک روز

برگزیدگان کتاب مهر



● جشنواره داوری کتاب مهر با همکاری سه «ان‌جی‌او» مهرماه، مهر طه و انجمن برنده درخت کوچک برگزار می‌شود. ین جشنواره داورانی متفاوت دارد و در آن نوجوانان آثار را بررسی کرده و بهترین‌ها را از منظر خود انتخاب می‌کنند. داوران در مراسم امروز صبح ساعت ۱۰ تا ۱۲ در باغ کتاب از انتخاب‌های خود می‌گویند. اتوبان حقانی، باغ کتاب تهران، سالن شماره ۸ پردیس سینمایی مکان برگزاری این مراسم است.

پدر امنیت رایانه‌ها درگذشت

● فرناندو کورباتو (Fernando Corbato)، دانشمندی که در زمینه علوم رایانه فعالیت می‌کرد و برای اولین‌بار پسورد رایانه را اختراع کرد، در ۹۳ سالگی در اثر ابتلا به بیماری دیابت درگذشت.

۱۱ سال مستأجر مرده

● چندروزی است که خبری دربارهٔ پیداشدن جسد مرد مرده‌ای بعد از ۱۱ سال در شبکه‌های اجتماعی بسیاری از کاربران را شگفت‌زده کرده است. صاحبخانه این مرد به پلیس نانت خبر داد که مستأجرش فوت کرده و پلیس پس از مراجعه به آپارتمان محل سکونت او با جسد یک مرد مواجه شد. تحقیقات اولیه پلیس نشان می‌دهد این مرد در سال ۲۰۰۸ درگذشته است. صاحبخانه این مرد به پلیس گفته که تا همین اواخر اطلاعی از او نداشت، زیرا اجاره ماهانه به صورت خودکار از حساب بانکی مستأجر برداشت می‌شده. متوفی ظاهرا تنها زندگی می‌کرده و فامیل نزدیکی نداشته، اما پلیس جست‌وجوی خود برای یافتن فردی از خانواده او را آغاز کرده است.

شترت روزنامه

دوشنبه ۲۴ تیر ۱۳۹۸
۱۲ ذی‌القعدة ۱۴۴۰
۱۵ جولای ۲۰۱۹
سال شانزدهم
شماره ۳۴۷۵
۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰
اذان مغرب ۲۰:۴۲
اذان صبح فردا ۴:۱۸
طلوع آفتاب ۶:۰۰

روزنفرها

کارتون خواب

آرکادیو اسکیوال



تجربه دیگران

زیست شبانه کابل

«هشت صبح»، روزنامه صبح افغانستان، گزارشی از زیست شبانه در شهر کابل منتشر کرده است که بخش‌هایی از آن در ادامه می‌آید؛ به‌ویژه آنکه زندگی شبانه در کابل، حتی در امن‌ترین جاها هم رمق چندانی ندارد. در اکثر نقاط کابل پس از تاریک‌شدن هوا، دروازه‌ها بسته و کوچه‌ها خالی می‌شود. بسیاری از ساحات هم به دلیل ناامنی و راه‌گیری‌ها، مطرود می‌شود.
باین‌حال نقاطی هم وجود دارد که تا دیروقت باز است و حتی بعضی از فروشگاه‌ها تا صبح فعالیت دارند. در این گزارش با برخی از کسانی که بعد از تاریکی هم در خیابان‌ها حضور دارند، گفت‌وگوی کوتاهی شده است؛ مانند معصومه و نصیبه که هر دو ۱۹ سال دارند و در غرفه کوچک‌شان تا ساعت ۹و۱۶م شب برگر می‌یزند و می‌فروشند.
این‌کار برای یک دختر در کابل- شهری که زندگی شبانه آن عمر کوتاهی دارد- در نوع خود بسیار بی‌ماند است. معصومه، چند سال پیش از ولایت غور به کابل آمد. او کابل را شهری برای تحقق رؤیاهای تحصیلی خود انتخاب کرد؛ اما پس از دست‌به‌گریبان‌شدن با کرایه خانه و شهریه دانشگاه، تصمیم گرفت به همراه دوست و هم‌سنفی خود نصیبه، برگرفوشی کند. البته آنها در دانشگاه مهندسی عمران می‌خوانند. نصیبه می‌گوید: «اگر مواد و مشرتی داشته باشیم، مهم نیست تا چه وقت شب بمانیم.»

اما واقعا زندگی شبانه مردم در کابل تا چه ساعت دوام دارد تا آنها مشتری داشته باشند؟ شهرداری کابل می‌گوید فقط در برخی نقاط امن کابل است که مردم می‌توانند تا شب گشت‌وگذار کنند. این نقاط عمدتا به مرکز شهر نزدیک‌اند و جزء مناطق سرمایه‌دارنشین محسوب می‌شوند. شهر نو، پل سرخ، وزیر اکبرخان و بعضی اماکن دیگر از همین نقاط هستند که بازارهای‌شان تا پاسی از شب باز است. شهر نو از مناطق دیپلمات‌نشین شهر کابل محسوب می‌شود و از امنیت نسبتا خوبی برخوردار است.
میشود و در کوچه‌های اطراف شهر نو هم تا همین ساعت تک‌وتوک افرادی به چشم می‌خورند که در حال گشت‌وگذارند؛ اما رستوران‌ها و غرفه‌های لب خیابان معمولا تا ساعت ۱۲ شب باز است. شهرداری کابل می‌گوید مغازه‌هایی که تا دیروقت فعالیت دارند، با پلیس کابل در تماس‌اند و اجازه‌نامه فعالیت‌های شبانه را از آنها دریافت می‌کنند. با وجود این‌گفته‌ها، دکان‌هایی که پس از نیمه‌شب کار می‌کنند، برای تأمین امنیتِ دَمِ درهای‌شان گارد می‌ایستد.
نثاراحمد پنج سال می‌شود که در یکی از



✚ **بابک زمانی**

رئیس انجمن سکنه مغزی

وقتی وزیر قبلی بهداشت و درمان در برابر دوربین تلویزیون، با اصطلاحاتی ناسنجیده و بی‌محایا کمبودهای سلامت را بی‌اهمیت نشان داد، بسیاری از اهمیت برخورد رسانه‌ای وزیر و اساسا رسانه‌بودن خود وزیر، از «رسانه وزیر» صحبت کردند. امروز در حالی که وزیر جدید، مسئولان یک بیمارستان را در برابر دوربین‌ها به باد انتقاد می‌گیرد که چرا زیر سر بیمار بالش نیست و آبروی مملکت را به بود و نبود بالش زیر سر بیمار وصل می‌کند، نگران می‌شویم نکند این بار باید خدای ناکرده از وزیری برای رسانه یا «وزیر رسانه» صحبت کنیم. وزیر جدید می‌کوشد خلاف وزیر سابق، رسانه‌ها را به حساب بیاورد؛ گویی پینگ‌پنگ ابدی ضدیت در کشور ما هیچ حد و مرزی برای خود نمی‌شناسد، گویی این چرخه، سیزیف‌وار تا همیشه به حیات خود ادامه خواهد داد، اما این دو رفتار بی‌تردید دو روی یک سکه هستند. وقتی داروی اثبات‌شده برای یک بیماری خاص و تاکنون لاعلاج را به بهانه قیمت سرسام‌آور آن نایجز می‌شمارید، یعنی نقیصه بزرگ اقتصاد سلامت در کشور ما را نمی‌بینید که قادر نیست هزینه‌های غیرضروری و غیرواقعی را به نفع درمان‌های اثبات‌شده بکاهد. در بسیاری از کشورهایی که دقیقا همین دارو را در نظام بیمه‌ای خود پذیرفته و استفاده می‌کنند سهم سلامت در تولید ناخالص ملی‌شان از کشور ما هم کمتر است. وقتی هم که جلوی دوربین در نبود یک بالش مسئولان بیمارستان را تبویع می‌کنیم، ممکن است این‌طور به نظر برسد که گویا باز هم عمق بحران سلامت کشور در نظراگاه ما خود را عیان نکرده است. وقتی همه چیز مرتب است و مشکلی نداریم، چرا را ندادن یک بالش آبروبریزی می‌کند؟ آیا وزیران ما نه‌فقط بحران عمیق سلامت کشور را نمی‌بینند، بلکه حتی قادر به

قصه‌های شهر

کهن‌سالی با طعم زردآلو و گیلاس!



✚ **گیتی مفرزاده**

دوستی دارم که هر هفته ضمن سرزندن به پدر و مادرش آنها را داخل شهر به گردش می‌برد. تصور این بود که لاید این کارش جدا از اجر اخروی، برای پدر و مادرش هم خیلی دلچسب است و حال‌هوایشان را عوض می‌کند، اما در کمال تعجب در آخرین دیدارمان گفت: این ماجرای گردش شهری برای پدر و مادر کهن‌سالم دیگر خیلی سخت شده است. وقتی تعجبم را دیدم، توضیح داد: به پارک می‌برمشان، نیمکت مناسب سنشان که راحت بنشینند و کم‌رشان ادیت نشود وجود ندارد؛ می‌برمشان داخل یک مرکز خرید که گشت‌وگذار یک لحظه بنشینند و نفسی تازه کنند؛ می‌خواهم سوار اتوبوس بکنمشان، ارتفاع پله اتوبوس بلندتر از آن است که بتوانند به راحتی سوار شوند؛ به سراغ مترو می‌روم، همه ایستگاه‌ها پله‌برقی ندارند... خلاصه انگار این شهر هیچ فکری به حال سالمندانش نکرده است. براه نمی‌گفتی، اما حرف‌هایش را که شنیدم، یاد هفته قبل افتادم که گذارم به روستای روئین در خراسان شمالی افتاده بود. ایستاده بودم کناری که صدای خنده و شوخی چند نفر را از پشت‌سرم شنیدم. سرم را برگرداندم و چند زن را دیدم که بالای پشت‌بامی ایستاده‌اند و مرا نگاه

آیا می‌دانید؟

گروگرفتن مدارک هویتی مسافر جرم است

ایستنا:قوانین مربوط به اسناد سجلی و شناسنامه بر التزام حفظ مدارک هویتی تأکید دارد. سازمان ثبت‌اتوبان نیز با استناد به همین قانون، گروگرفتن یا به‌وثیقه‌گذاشتن این اسناد را «جرم» دانسته است. سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری نیز سه سال پیش واحدهای اقامتی را از نگهداری مدارک هویتی مسافر، منع کرده است. با وجود این، برخی هتل‌ها و مراکز اقامتی به‌بهانه کنترل‌های اداره اماکن نیروی انتظامی همچنان بر تداوم این تخلف محرز، اصرار دارند. «شیوه‌نامه اجرائی ذخیره و ابطال اطاق مدفوعی» و «شیوه‌نامه اجرائی حق نگهداری مدارک هویتی» این اداره کاری به مدارک هویتی ندارد. وقتی مسافر احرار هویت شده دیگر لزومی ندارد این اسناد نزد هتل باقی بماند. او خودداری برخی هتل‌ها را بازگرداندن مدارک هویتی حتی تا آخرین ساعات اقامت مسافر را به‌دلیل تسویه‌حساب دانسته و گفته بود: «هتلدارها معتقدند این مدارک نقش ضمانتِ مسافر را ایفا می‌کنند.» او اکنون می‌گوید: «تاکنون هم بخش‌نامه مرتبط با این موضوع به دست هتلداران نرسیده است. معمولا این موضوع به صورت توافقی بین هتلدار و مشتری حل می‌شود.»

رؤیت استقلال دستگاه پیچیده وزارت از اراده وزیر هم نیستند؟ وزیر بهتر از هر کس می‌داند که این ساختار پیچیده قانونمندی خاص خود را دارد و بیش از آنکه مطیع اراده وزیر باشد، محدود و مغلوب شرایط و اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی است. حداقل زمانی که لازم است تا وزارت در نظراگاه وزیر بیاید و او بتواند قانونمندی‌های آن را دریابد، بسیار بیشتر از دو، سه روزی است که در عمل به وزارت تحت امر خود احساس تملک کرده و با تعصب از آن دفاع می‌کنند. منتقدان جدی دیروز مدافعان جدی امروز شده‌اند و مشکلات را تا حد یک بالش تقلیل می‌دهند، حال آنکه جدی‌ترین نقد هر وزارتی را هم خود وزیر با اشراف بر تمام مؤسسه می‌تواند انجام دهد. از اینها گذشته، چه کسی گفته است وزیر یک وزارت مسئول مستقیم رئیس یک بیمارستان هم هست؟ آنچه در عرصه عمومی هنگام بازخواست رئیس بیمارستان درباره یک بالش نمایش داده شد، اطلاع‌گران‌بهایی بود که اگر نیک نگیریم، ریشه‌های نگرش‌های مدیریتی را در کشور ما آشکار کرده و شاید راه‌حل آنها را هموار کند. نگرشی که رگه‌های قوی دوران ماضی در آن قابل مشاهده است؛ از آن زمان که قدرت فردی در الگوریتم‌ها احاله نشده بود و افراد همه امور را شخصا و بنا بر سلیاق خود و نه بر اساس الگوریتم‌ها رتق‌وفتق می‌کردند و بنابراین هیرارشی و جارت مدیریتی دستگاه هم فقط برای اجرای فرامین و نه الگوریتم‌ها وضع شده بود. واقعیت اما این است: مسئولیت اصلی وزیر، تولید و اصلاح همین الگو ریتیم‌هاست! مشاهده نبود بالش زیر سر یک بیمار فقط می‌تواند جرعه یک مطالعه در این‌باره را در سر وزیر بزند که مثلا آیا در فرم‌های رضایتمندی بیماران وجود و راحتی بالش هم لحاظ شده یا نه؟ در این صورت قطعا مشاهدات قبلی باید جرعه‌های دیگری را هم در مخیله وزیر (وزیر سلامت و نه وزیر رسانه) روشن کرده باشد؛ مثل اینکه بسیاری از بیماران (نظیر بیماران سکنه مغزی حاد یا بیماران متعدد زوال عقل پیشرفته) اساسا جایی برای بستری‌شدن ندارند تا چه برسد به بالش!

اتفاق

درباره کنکره مشاهیر کُرد جهان

کثرت در وحدت و وحدت در کثرت



✚ **قطب‌الدین صادقی**

استاد دانشگاه

حدود دو سال پیش، استاندارد جدید کردستان به من پیشنهاد کرد برای دعوت از مشاهیر کرد جهان به کنکره مشاهیر کُرد فهرستی تهیه کنم. فکر می‌کردم زیاد قضیه را جدی نمی‌گیرند، اما پس از مدتی متوجه شدم کمیته‌ای با شش کارگروه به طور جدی در حال تهیه فهرستی از افراد برای دعوت هستند؛ کسانی که از نظر ایشان واجد ارزش‌های خلاق، تأثیرگذار و جزء نامداران به شمار می‌آیند. این شش کمیته در زمینه‌های ورزشی، علوم، هنر، فرهنگ و آیین بسیار کار کرده‌اند و پس از جمع و تفریق‌هایی به یک فهرست ۳۰ نفره رسیده‌اند که به نظرم برگزاری آن اقدامی خوب بود. نه اینکه چون نام من هم در میان این ۳۰ نفر باشد، بلکه چند دلیل عمده دارد که در ادامه می‌گویم:

اول اینکه، تعریف دولت از فرهنگ در حال تغییر به نظر می‌رسد و حالا فرهنگ مبنایش نه فقط با فرهنگی ملی ایران بستگی دارد، بلکه با رویکرد به فرهنگ اقوام ایرانی بسط می‌یابد. یک برنامه بلندمدت وجود دارد که هر سال بخشی از مشاهیر کُرد تجلیل شوند. شاید برخی از اینها بین مردم هنوز ناشناخته باشند اما حضورشان با همان ارزش‌های مدنظر هم‌خوانی دارد. این‌گونه بچه‌های نسل تازه می‌توانند با بخشی از فرهنگ قومی و ملی خودشان آشنا شوند. اینها مهندسان فرهنگی هستند که می‌توانند در معرض دید عموم قرار گیرند و به جای الگوهای غلط، راهکاری برای بهبود اوضاع تلقی شوند. با این‌س برنامه، دیگر فرهنگ در تهران متمرکز نخواهد بود، بلکه در کل کشور و میان مشاهیر فرهنگی اقوام مختلف و متشکل از کُردها، لر‌ها، بلوچ‌ها، ترک‌ها و... وحدتی شکل خواهد گرفت. این راه‌حل برای ارائه فضایی فرهنگی به صورت کثرت در وحدت و وحدت در کثرت خواهد بود. برای مثال، اگر وزیر کشور نمی‌تواند استانداری را از قوم کُرد انتخاب کند، این خود به دلیل نداشتن شناخت از افراد توانمند در این زمینه خواهد بود. بنابراین این همایش با هدف شناساندن افراد توانمند به جامعه ایرانی است.



دوم اینکه اینن افراد را به جامعه کُرد معرفی می‌کند، چون بخشی از این افراد میان مردم کردستان نیز به‌خوبی شناخته‌شده نیستند. این کُردها فقط متعلق به استان‌های کردستان، کرمانشاه، ایلام و آذربایجان‌غربی نیستند، بلکه مشاهیری از کشورهای عراق، ترکیه، سوریه و حتی اروپا نیز به چشم می‌خورند. فقط چند نفری که زاویه تندی داشته‌اند، دعوت نشده بودند. شناخت این افراد اعتماد به نفس دوباره به مردم خواهد داد و مسیر پیشرفت فرهنگی را دقیق‌تر برای همکان ترسیم می‌کند.

ویژگی سوم که از همه اینها مهم‌تر است، اینکه در نظر داشته باشیم این قدم اول و کنکره اول بود و در کنکره‌های دیگر قرار است حدود ۱۵۰ نفر دیگر از مشاهیر کردستان به‌مرور شناسانده و تجلیل شوند. اینها در حکم الگوهایی برای نسل‌های آینده هستند؛ فرزندانی که بهتر بتوانند در مسیر پیشرفت و تلاش قرار بگیرند. افرادی نظیر «بیرن ذوالفقارن‌سب» که هم به لحاظ اخلاقی و ادب و هم به لحاظ سواد و توان ورزشی شخصیت برجسته‌ای دارد، فوت‌بالیستی با تجارب عالی است که می‌تواند الگو و جایگزین فوت‌بالیست‌های بدون اخلاق و مرام بعضا مشهور شود و چنین الگوهایی سالم و سازنده خواهند بود.

چهارم اینکه هیجان و شور به همه آحاد مردم منطقه دست داده می‌شود. مثل یک جشن بزرگ از دیدن این بزرگان لذت می‌برند و با همه مخالفت‌ها و موافقت‌ها می‌دانند اینها برجستگان جامعه هستند و می‌توانند بر جامعه تأثیرگذار باشند.

در این همایش مباحث سیاسی مطرح نبود و چهره‌های همچون شهرام نظاری، خالقی، سلطانی و... که در عرصه فرهنگ مطرح هستند، در آن شرکت کرده بودند. در این بین، یک ریال به کسی داده نشد. امتیاز به کسی داده نشد. محفل، محفل کاملا فرهنگی بود، شخصیت‌ها در کنار هم‌دیگر و یکجا به مردم معرفی می‌شدند. از آنجا که فرایند این انتخاب‌ها و معرفی‌ها کاملا فرهنگی بود و در آن هم از زاویه دید سیاسی و نظامی پرهیز شده است، اینها در فضایی آرام و لبریز از اشتی و در یک متقابل به دنبال ارائه فضایی قابل تحسین بوده‌اند و این از ابتکار عمل و حسن نیت برگزارکنندگان برمی‌آید.